

مصطفیٰ قلی بیات

«صمصام الملک»

۱۳۱۶-۱۲۶۷

مصطفی قلی بیات

«صمصام‌الملک»

۱۳۱۶ - ۱۲۶۷

بانی کشاورزی نو در ایران

تهران: ۱۴۰۲

فهرست

۷	پیش‌گفتار
	علی‌اکبر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران
۱۱	نگاهی کوتاه به زندگی و خدمات مصطفی قلی بیات
	احمد حسین عدل، وزیر کشاورزی
۱۵	مرگ بیات
	یادداشت
۱۷	سعید نفیسی، استاد دانشگاه
۲۱	احوال و اخلاق مصطفی قلی بیات
	علینقی وزیری، استاد دانشگاه
۳۷	خدمات صمصام‌الملک بیات به کشاورزی ایران
	مهندس حمید صادق نوبری

پیش‌گفتار

مجسمه مصطفی قلی بیات

علی‌اکبر سیاسی، رییس دانشگاه تهران

این رساله که امروز به مناسبت افتتاح مجسمه مرحوم مصطفی قلی بیات انتشار می‌یابد معرف احوال و اخلاق و نمودار زندگی شخصی و اجتماعی آن مرحوم است. آقایان محترمی که آن را انشاء کرده‌اند همه از دوستان و همکاران نزدیک او بوده‌اند و برای اظهارنظر در باره آن مرد بزرگوار از هر حیث دارای صلاحیت هستند. اینک لازم می‌داند از این آقایان و همچنین از همه کسانی که دعوت دانشگاه را پذیرفته و در تهیه این مجسمه و تأمین مخارج آن ما را یاری فرموده‌اند قدردانی و سپاسگزاری کند.

فکر تهیه این مجسمه و نصب آن در دانشکده کشاورزی که موجودیت خود را مرهون مساعی دائمی و خستگی‌ناپذیر مرحوم بیات است از همان فردای فوت او در خاطر معتقدان آن مرحوم خطور کرد و مکرر بر زبان‌ها جاری شد، ولی تقدیر این بود که افتخار اجرای این نیت خیر نصیب دانشگاه تهران شود. از این رو پس از الحاق دانشکده کشاورزی به دانشگاه اندیشه مزبور قوت گرفت و سرانجام در زمانی کوتاه که به يك سال هم نمی‌رسد به صورت عمل درآمد.

یکی از جمله اموری که دانشگاه تهران پس از تحصیل استقلال یعنی از سال ۱۳۲۱ به این طرف مورد توجه قرار داده تشویق و قدردانی از بزرگانی است که در راه علم و هنر و فرهنگ کشور مصدر خدمات برجسته بوده‌اند، خواه در قید حیات باشند یا نباشند. از این رو در سال ۱۳۲۳ خدمات فرهنگی و بهداشتی استاد گرامی محترم آقای دکتر امیر اعلم را مورد ستایش قرار داد و بیمارستان سابق نسوان را به نام ایشان موسوم نمود و در تاریخ‌های خرداد ۱۳۲۵ و اردیبهشت ۱۳۲۶ به افتخار استادان ارجمند پورداود و عبدالعظیم قریب جشن‌های باشکوه برپا ساخت و منشوری مخصوص، حاکی از احساسات احترام‌آمیز دانشگاه به عنوان ایشان صادر کرد.

دانشگاه امروز از کسی تجلیل به عمل می‌آورد که ده سال پیش دنیا را ترك گفته ولی آثاری جاویدان از خود به یادگار گذاشته است. هیچ‌کس نیست که از خدمات اساسی مرحوم مصطفی قلی بیات نسبت به کشاورزی چیزی نشنیده باشد. شرح این خدمات همچنین مختصری از احوال و اخلاق آن مرحوم در این رساله از نظر خوانندگان خواهد گذشت. من در این مقدمه به یادآوری یکی دو صفت برجسته آن مرحوم که پیش از دیگر صفات او جلب توجه می‌کند قناعت می‌ورزم. نخست صفت درستی پاکدامنی اوست. در تمام مدتی که من با آن مرحوم آشنایی و دوستی نزدیک داشتم - یعنی قریب به یک ربع قرن - کوچک‌ترین لغزشی در زمینه اخلاقی از او ندیدم.

صفت دیگر او عشق سرشار نسبت به ایران و به ترقی و تعالی مردم این سرزمین بود: همه نیروی مادی و معنوی او در این راه صرف شد. و هم در این راه بود که سرانجام جان خود را نثار کرد.

مرحوم بیات تمام اوقات را چنان مستغرق در خدمات عمومی بود که خویشتن را به کلی فراموش کرده بود.

نتیجه این فراموشی و غفلت از مصالح و منافع شخصی و زندگی خصوصی این شد که هرچند همواره شاغل مقامات مهم دولتی بود و با اینکه فرزند یکی از ثروتمندترین رجال ایران (مرحوم حاج سهم‌الملک عراقی) به شمار می‌رفت؛ پس از فوتش معلوم شد که قسمت مهمی از سهم‌الارث پدری را از دست داده و آنچه باقی گذاشته تقریباً برابر با قروض اوست. از این رو از طرف کسان او سال‌های متمادی فعالیت و تدبیر و دلسوزی لازم آمد تا فرزندان او که دو تن آن‌ها صغیر بودند از زیر بار قرض‌رهای یابند و به زندگی خود سامانی دهند.

محرومیت جامعه ایران از وجود مرحوم مصطفی قلی بیات و نظائر بسیار نادر او امروز بیش از هر زمانی محسوس و مورث تاسف و تحسر می‌باشد. ارزش افراد بشر هم مانند ارزش اشیاء نسبت به زمان و مکان متفاوت است. کشور ما شاید در زمان حاضر بیش از هر وقت به مردان پاکدامن از خود گذشته که عاشق خدمت به مملکت و مردم باشند نیازمندی دارد؛ از این رو مرگ نابهنگام مرحوم بیات ضایعه بزرگ جبران‌ناپذیر محسوب می‌شود. این‌که گفتیم نابهنگام، برای این است که آن مرحوم نسبتاً زود بدرود زندگی گفت و اگر امروز زنده بود هنوز شصت سال از عمرش نمی‌گذشت و وجود شریفش می‌توانست سال‌های متمادی دیگر مصدر خدمات و منشاء آثار گران‌بها واقع شود.

درود فراوان بر آن روان پاک باد

در پایان این مقدمه باید از سازنده این مجسمه زیبا نیز یاد شود. استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی چنان که ملاحظه می‌فرمایید با نیروی استعداد و قریحه خود سنگ خارا را چون موم به صورت مطلوب در آورده و

۱۰ مصطفی قلی بیات، بانی کشاورزی نو در ایران

روح مرحوم بیات را در آن دمیده است. این همه هنرنمایی البته در خور
تحسین و قدردانی است.

تهران، مهرماه ۱۳۲۶

دکتر علی اکبر سیاسی، رئیس دانشگاه

نگاهی کوتاه به زندگی و خدمات مصطفی قلی بیات

مرحوم مصطفی قلی بیات صمصام‌الملک مردی بود به تمام معنی مطلع از امور کشاورزی کشور. او با تجربه‌ای که در خانواده خود آموخته بود و با تحصیلاتی که در دانشکده کشاورزی گرینیون کرده و مسافرت‌های زیادی که در نقاط مختلفه اروپا برای تکمیل اطلاعات خویش نموده بود شخصی بود که از هر جهت برای اداره امور کشاورزی ایران آفریده شده بود. مردی بود توانا در کار؛ وجودی بود فکور و مدبر و وارد در رموز پیچ در پیچ سیاست؛ بالاتر از همه مرحوم صمصام‌الملک رفیقی بود دلیر و دوستی بود بی‌نظیر که بلندی نظر و گذشت او در کمتر شخصی دیده می‌شود.

با وجود این که آن مرحوم خود از مطلعین درجه اول کشاورزی به شمار می‌رفت هیچ‌گاه بی‌مشورت متخصصین امر و بدون مطالعه کامل به کاری اقدام نمی‌کرد.

خوشبختانه جریان روزگار هم موقعیت مناسب و خوبی را برای ابراز لیاقت و کاردانی این مرد بزرگ در اختیار وی گذاشت.

از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ که سمت معاونت وزارت فوائد عامه را داشت پایه‌های محکم و اساسی تشکیلات کشاورزی جدید را بنا نهاد. اولین اقدام آن رادمرد در این راه تشکیل کمیسیونی بود که در روزهای اول به معاونت وزارت فوائد عامه منعقد ساخت. در این موقع مرض طاعون گاوی در سراسر

کشور شایع شده و سرایت و انتقال مرض از محلی به محل دیگر بر اثر عدم اطلاع زارعین و مالکین و دامداران از قوانین صحی به حدی شدید بود که مانند شعله آتش همه جا را فراگرفته و در اندک مدتی اغلب دامها را از بین برده و جماعت کثیری را از هستی به کلی ساقط می کرد. در آن هنگام سازمان و متخصصینی برای جلوگیری از این قبیل آفات وجود نداشت. هنوز کسی به ضرورت و وجوب آن پی نبرده بود؛ پول و وسیله کم بود؛ ولی بر اثر جدیت و فعالیت خستگی ناپذیر مرحوم بیات که این جانب هم افتخار مشارکت و سمت مشاوره در کلیه کارها را داشتم جلسه ای در وزارت فوائد عامه تشکیل و تدابیر لازمه اساسی و اقدامات مفید برای دفع و رفع مرض اتخاذ و هم در آن زمان از طرف دولت پایه بنگاه رازی حصارک گذاشته شد. بعداً یک عده از محصلین آن روز که بعدها مصدر کارها و خدمات بزرگ شدند، مثل مرحوم دکتر حامدی به سعی و کوشش مرحوم بیات تربیت شده و اجرای نقشه عملیات مبارزه با بیماری های دامی پا به مرحله عمل گذاشت. به تدریج مدرسه فلاحت هم از وزارت دارایی منتزع و از تهران به کرج منتقل گشت و پایه دانشکده فعلی کشاورزی گذاشته شد.

مرحوم بیات با استعداد ذاتی و کاردانی خود با تمام مشکلات و پیش آمدهای سیاسی مبارزه کرده، وزراء مختلف فوائد عامه را با نقشه های عملی و مفید خود همراه می نمود و نظریات خویش را تعقیب می کرد و بالاخره به تدریج بنگاه های کشاورزی، دفع آفات نباتی، جنگلبانی، و غیره را تأسیس و در واقع طرح وزارت کشاورزی فعلی را تهیه کرد و پایه های آن را استوار ساخت و در نتیجه افکار بلند و فعالیت های فوق العاده بیات در سال ۱۳۱۲ پس از جلب توجه اعلی حضرت شاهنشاه فقید، اداره فلاحت که در آن روز یکی از دوایر وزارت اقتصاد ملی بود از وزارت مزبور منتزع و به صورت اداره مستقل کل

کشاورزی که در حکم وزارتخانه بود درآمد و فقید مزبور نیز به ریاست آن منصوب گردید و از آن پس قدم‌های بلند و مؤثری در راه توسعه کشاورزی کشور برداشت. انتقال آبیاری سیستان و خالصجات خوزستان و قسمتی از خالصجات اطراف تهران از وزارت دارایی به اداره کل کشاورزی از آن جمله به شمار می‌رود.

توسعه زراعت چای و تأسیس کارخانه‌های چای‌سازی و تشکیل شرکت‌های مرکزی مخصوصاً شرکت پنبه که خدمات غیرقابل وصفی به کشاورزی و ترقی زراعت پنبه نمود و همچنین شرکت‌های آبیاری و ماشین‌های کشاورزی که هر يك به نوبه خود با يك برنامه صحیحی ایجاد و شروع به کار کردند نتیجه خدمات آن رادمرد بزرگ میهن‌دوست می‌باشد.

زحماتی که این عنصر لایق متحمل شد و نقشه‌های وسیعی که برای عمران کشاورزی کشور طرح کرد و به مرحله عمل درآورد هیچ‌گاه از خاطره علاقه‌مندان به کشور و کسانی که با مشارالیه کار کرده‌اند محو نخواهد شد.

مرحوم بیات برای کار مقید به وقت و ساعت نبود و با وجود مزاج ضعیف و کسالت استمراری چه بسا تا نصف شب در پشت میز می‌نشست و برای توسعه کشاورزی کشور نقشه‌ها کشیده، طرح‌ها می‌ریخت. نظرهای بلند و نقشه‌های بزرگی که در آن ایام پیدا شده و به دست کارشناسان کشاورزی اجرا می‌گردید مولود افکار این مرد توانا بود.

این جانب سالیان دراز با مرحوم صمصام‌الملک بیات همکار بودم و به اتفاق آن فقید فرسنگ‌ها در مناطق مختلف این کشور پهناور مسافرت نمودم. چه شب‌ها در بیابان‌های خشک یا در گردنه‌های پر از برف در میان طوفان به سر بردیم تا این‌که بالمال نقشه‌های کشاورزی ایران تهیه و شروع به اجرا گردید. هر قدمی که برداشته می‌شد در روحیه صمصام‌الملک قدرت نوینی ایجاد

می‌کرد و در قبال هر پیشرفتی فعالیتش بیشتر می‌شد، ولی غافل از این‌که توانایی انسان هم حدی دارد و بیماری مهلکی که در بدن او نهفته بود با مشقات و فعالیت‌های شبانه‌روزی دست به دست داده با سرعت زیادی او را به طرف مرگ غیرمنتظره سوق داد. آخرین مسافرتی که به اتفاق رفیق سفر خوزستان بود. آن‌جا نقشه‌هایی برای تهیه مقدمات آبیاری و استفاده از اراضی شاهپور و غیره کشیده، سپس به اتفاق از راه کناره به فارس عزیمت کردیم و در آن‌جا از یکدیگر جدا شدیم. این‌جانب به تهران آمدم و آن مرحوم از راه کرمان به بلوچستان و مکران و حدود چاه‌بهار رهسپار شد. متأسفانه در نتیجه این مسافرت ممتد خستگی و ضعف طوری به مزاجش مستولی گردید که دیگر قادر به مقاومت در مقابل مرض نبود پس از چندی چون معالجه در تهران میسر نشد برای مداوا به سوی اروپا رفت، ولی متأسفانه دیگر از این سفر برنگشت و دوستان و علاقه‌مندانش را به انتظار ابدی باقی گذاشت. مایه خوشوقتی و تسلی ما، در فقدان چنین وجود مغتنم، تنها آن است که نقشه و کارهایی که مرحوم بیات طرح و شروع نموده بود در سرلوحه برنامه وزارت کشاورزی قرار گرفته و با وجود تمام ناملازمات و گرفتاری‌ها و جنگ، نظریات آن مرحوم به تدریج عملی گشته است و مسلم است که روح پرفتوح آن فقید با ملاحظه فعالیت‌هایی که اخلاقی در راه اجرای آرزوها و آمالش انجام می‌دهند غرق سرور و شادی خواهد بود.

احمد حسین عدل

وزیر کشاورزی

مرگ بیات

امان از دل سختت ای روزگار

که هر دم دلی کنی داغدار

دریغ از بدن های آینه فام

دریغا زدل های نادیده کام

*

ایا قبر ای سحر آسا طلسم

که از تو نداند کسی غیر اسم

تو زندان قهری و جای ستم

تویی شهر ظلمات و ملک عدم

و یا مهد امنی و کشف امان

یکی روضه ای از ریاض جنان

*

جهان وفا مصطفای بیات

بلند اختری زآسمان حیات

به ناگاه شد در محاق اجل

گرفتش اجل ناگهان در بغل

چل و هشت بگذشتش از عمر چون

شد از رنج و از ناتوانی زبون

به تجویز جمعی پزشکان راد

دل از ناتوانی به غربت نهاد

یادداشت سعید نفیسی

مصطفی قلی بیات یکی از رادمردانی است که من در زندگی با ایشان سروکار داشته و در محفظه خاطر جز بزرگی و بزرگواری چیزی از او نیندوخته‌ام. گذشته از سوابق دیرین آشنایی و روابط مستقیم شخصی و خانوادگی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ که تنها اندک زمانی به معاونت وزارت کشور رفت و بازگشت، مدت سه سال که او معاون وزارت فلاح و تجارت و فواید عامه آن زمان بود و من ریاست ادارات مختلف آن وزارت‌خانه را داشتم از نزدیک با این نیک‌مرد شریف آشنا بود و کار کرده‌ام.

کسانی که چندان با وی نزدیک نبودند همین که سخن آرام و آهنگ ملایمش را در سخن می‌شنیدند به عادت مألوف می‌پنداشتند که مردی سهل‌انگار و بی‌قیدست و هر کاری را «باری به هر جهت» از پیش می‌برد، زیرا که معمولاً این سخن‌های ملایم و آرام با این‌گونه طبایع و سرشت‌ها توأم است و مردم کارآمد پر شور ظاهری زننده و خشن و آهنگی برنده و شورانگیز دارند. اما کسانی که شیرینی همکاری یا دوستی با او را چشیده و از این گوارایی برخوردار شده‌اند می‌دانند که مصطفی قلی بیات در عقیده خویش بسیار پا بر جای و راسخ و اگر به معنی بد نگیرند حتی «لجوج» گاهی نیز به حق «ستبد» بود و این منافاتی شگرف با ظاهر آرام و لحن آرامش‌بخش او داشت و شاید سبب عمده پیشرفت‌های مهمی که در خدمت به ایران نصیب او شده همین

بوده است. زیرا که دیگران با تندروی و تندگویی و تندخویی کار خویش و کشور را تباه می کنند اما او به گشاده رویی و آهستگی سرانجام به نتیجه ای که می خواست و می بایست می رسید و من همه عظمت قدر و جلالت مقام او را در همین می دانم.

خدماتی که وی به کشور خود و مخصوصاً به کشاورزی ایران کرده آشکارتر و پایدارتر از آن است که گفته من چیزی بر آن بیفزاید و یکی از مظاهر بسیار برجسته آن که قرن ها پایدار خواهد ماند دانشکده کشاورزی کرج و بنگاه سرم سازی حصارک خواهد بود. من بیشتر می خواهم جنبه های اخلاقی این بزرگمرد را بدین صحایف بسپارم.

مصطفی قلی بیات در دوستی بسیار راسخ و جوانمرد و کریم و گشاده روی و گشاده دست و پا برجای بود و گمان ندارم کسی باشد که بدو نزدیک شده و از این بزرگواری هایش برخوردار نشده باشد. خصلت بزرگ دیگری که داشت این بود که مردان هنرمند کارآمد دانشور را راستی دوست می داشت و قدر می شناخت و از هیچ گونه دستیاری و پامردی فرو نمی نشست و خویشنداری نمی کرد حتی از کیسه فتوت و کان کرم خویش به یاریشان برمی خاست و به همین جهت نزدیک ترین دوستانش مردان دانش و هنر بودند.

خصال بزرگ دیگر مردی و مردانگی که در او بود، مانند منتهای درست گویی و درست رفتاری و درست حسابی و نیک خواهی و نیک اندیشی و نیک بینی همه جای آن دارد که در این صحایف که به یاد او فراهم می شود مخلد و جاودان بماند و آیندگان همیشه بر آن مرور کنند و به یاد بسپارند.

روی هم رفته مصطفی قلی بیات از فرزندان گرامی ایران و از رادمردان نیکی بود که من در این چند روزه زندگی دیده ام و من معتقدم که پایداری ایران از

یادداشت سعید نفیسی ۱۹

آن جاست که گاه‌گاه از این فرزندان برومند در دامن خود می‌پرورد و کشوری
که از این پسران به جهان بیاورد جاودان خواهد ماند زیرا که یگانه نیروی
جاودانی جهان همین نیک‌مردانند.

تهران ۳۱ شهریور ۱۳۲۶

سعید نفیسی

احوال و اخلاق مصطفی قلی بیات

علینقی وزیری

مرحوم مصطفی قلی بیات یکی از فرزندان شایسته و پاک این آب و خاک بود با وجود انتساب به خانواده‌ای بزرگ و توانگر، طبعاً آزادی‌خواه بود و به ندرت فطرت و خوی اکثر «آقازاده‌ها» در او مشاهده می‌شد؛ یعنی آدمی بود زحمتکش، مؤدب، دارای انصاف و ترحم، صاحب هوشی تیز و خردی دوران‌دیش، خوددار و مسلط بر نفس. اگر چه اجل به او مهلت نداد و زودتر از حدود عمر طبیعی رخت از این جهان بر بست، با این حال در مدت ۱۵ سال عمر علمی و سیاسی خود خدماتی به جامعه نمود که اینک دانشگاه تهران با کمک جمعی از دانشمندان و دوستداران علم و نیکی مجسمه او را به پاس آن خدمات در دانشکده کشاورزی نصب می‌نماید.

بنا به دوستی صمیمی که میان او و من تا زمان مرگ یعنی مدت ۲۰ سال بدون هیچ رنجشی ادامه داشت، جناب آقای دکتر سیاسی رئیس محترم دانشگاه و رئیس محترم دانشکده کشاورزی و جناب مرتضی قلی بیات برادر بزرگ آن مرحوم توصیف احوال و اخلاق او را از بنده خواستار شدند.

خوانندگان محترم می‌دانند که توصیف احوال و تحلیل افکار بزرگانی که درگذشته‌اند و مورد توجه جامعه واقع گشته‌اند، در صورتی که از نظر حقیقت‌جویی و خالی از اغراق و عین واقع باشد بسیار سودمند است، زیرا

اعمال آنان سودبخش و تشویق کننده و اخلاق شان نمونه ای برای تقلید زندگان می باشد. تنها سود بزرگ حقیقی که از این تعلیل و تحلیل مترتب است تحریک در به وجود آوردن بزرگان و جانشینان دیگر است. با این اصل اگر تصور کنیم وظیفه دوستی ما آن است که او را به نیکوترین وجهی مانند فرشته ای توصیف کنیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم. زیرا يك زیانش این است که چون زبان اغراق زود هویدا می گردد کسی اعتماد به آن گفته نخواهد کرد. پس خصائص و خدمات اصلی او نیز آلوده به همان رنگ مدح و ستایش بی جا گشته، نامفهوم می ماند. زیان دیگرش آن است که اگر فرضاً توانستیم سایرین را اغفال یا اقتناع نماییم و بالأخره حرف های ما را باور کردند خواهند گفت این فرشته آسمانی و ودیعه خداوندی بوده است و مربوط به این نیست که با سعی و عمل بتوان به چنین مقامی رسید.

پس با این نومیدی هویدا است که موضوع نمونه حقیقی برای تحریک و تربیت از میان می رود.

بنابراین، خوانندگان محترم قبول بفرمایند که منظور بنده مدیحه سرایی نمی باشد و نظری جز بیان حقیقت ندارم.

زندگانی مرحوم بیات تا حدود ۳۰ سالگی به همان ترتیب معمول خانواده اعیان گذشته است. تحصیلات اولیه را چند سالی به وسیله معلم سرخانه و چند سالی در روسیه نموده، آن گاه در سن ۱۴ سالگی به ریاست فوجی که متعلق به عمویش صمصام الملك بود به شیراز رفته و از آن پس ازدواج کرده و دارای سه فرزند شده و ایام را، چه در اراک و چه در تهران در پناه مکتب پدری به عیش و نوش گذرانیده است.

آنچه بنده از آن زمان شنیده و استنباط کرده ام، وی در سنین آن مدت با چند واقعه و پیش آمد روبه رو گشته که با فطرت مهربان و خرد دوراندیش خود

نتیجه نیکویی از آن‌ها به دست آورده، به طوری که کم‌کم در میان خانواده و مردم اراک به مهربانی و زیرکی معروف گردیده است.

بعضی از آن پیش‌آمدها قابل ذکر است. یکی آن‌که چون عمویش صمصام‌الملک فرزندی نداشت و او را به فرزندپذیری پذیرفت بالطبع پس از مرگ اموال و حتی لقبش نیز به او رسید اما مرحوم بیات برای این‌که کدورت و نقار میان خانواده نیفتد، ارث را به تساوی بین برادران خود تقسیم کرد. هویدا است که این لب مطلب است و از جزئیات آن اطلاع درستی ندارم و بیات با این عمل باطن مهربان و عادل و مصلح خود را آشکار نمود.

پیش‌آمد دیگر در جنگ بین‌الملل اول است. هنگامی که قشون روس به اراک می‌رسد خانواده آن‌ها مورد سوءظن ژنرال روس واقع شده متواری می‌شوند، و چون بیم اغتشاش و دخالت روس‌ها در شهر می‌رود، مرحوم بیات از تهران به شتاب بدان‌جا رفته با خطرهای و اختلافاتی مواجه می‌شود اما استقامت و جرأت و سیاست به خرج داده به عنوان متنفذ محلی تا مراجعت ارتش روس کارهای آن حدود و حوائج روس‌ها را عاقلانه اداره نموده بعداً کارها را تفویض حکومت می‌نماید.

پیش‌آمد سوم واقعه انتخابات است که ابتدای دوستی ما بود و من خود شاهد قضایا بودم. در آن زمان چون کشمکش سختی میان خانواده حاجی آقا محسن عراقی و خانواده بیات افتاده بود و احتمال قوی می‌رفت که هر دو وکیل را آن‌ها ببرند، به اتفاق آن مرحوم به اراک رفتیم، او وارد معرکه انتخابات شد و بالأخره حسن نیت و لقای خوش او سبب گردید که قراری بستند که یک نماینده این‌ها و یکی آن‌ها بدهند؛ و با این‌که حتی خانواده‌اش هم تصور می‌کردند خود بیات نماینده خواهد شد، روز تعیین کاندید برادر بزرگ‌تر خود را نامزد نمایندگی معرفی نمود؛ و امر را به همین ترتیب انجام داده مراجعت کردیم.

آیا همین چند پیش آمد کافی نبود که همواره برادران و خانواده در هر کاری با او مشورت کنند و او را حلال مشکلات و عاقل خانواده بدانند؟

دوران دوم زندگانی آن مرحوم که مؤثر و مفید برای جامعه بوده و ما را به ستایش و امید دارد از سن ۳۰ سالگی تا آخر عمر اوست که قریب ۱۹ سال لاینقطع مغز او در آرزوی خدمات اجتماعی کار کرده است.

آشنایی من با او در اواخر سال ۱۲۹۶ بود، و پس از چند جلسه معاشرت توافق اخلاقی ما را به سوی دوستی کشاند. آرزوی هر دو تحصیل و خدمت حقیقی و مؤثر به کشور بود، این هم آهنگی هر روز تناسب و توافق روحی ما را بیشتر نموده شدت و قوت می بخشید تا بالاخره منجر به پیمان دوستی به معنای تام و تمام خود گشت.

بخشید اگر من از خود صحبت می کنم حمل بر خودستایی نشود؛ اگر روزی تشخیص دهید که من هم خدماتی به جامعه نموده ام می خواهم بگویم شاید يك سبب مهم موفقیت من همین دوستی بوده است، و يك قسمت مهم آن افتخار باز نصیب مرحوم بیات خواهد بود. بنابراین، چنین نمونه های نادر را برای استفاده جامعه باید صدیقانه ترسیم کرد.

به محض این که متارکه جنگ ۱۹۱۴ اعلام گشت برای تحصیل به سوی فرانسه حرکت کردیم.

راه همه جا خراب و خطرناک بود. عبور ما از میان ارتش متفقین دشواری و غالباً با سوءظن و تحقیق مواجه می شد به طوری که ۶۳ روز تا پاریس پیوسته در کوشش بودیم.

چهار سال مدت تحصیل آن مرحوم طول کشید و با نهایت مجاهدت و زهد و تقوی پیوسته در طواف کعبه مقصود بود. چنان که در کتابچه های یادداشت او که از ایام تحصیل باقی است مکرر در مکرر به افکار و نقشه هایی

برمی‌خوریم که در همان زمان برای توسعه و پیشرفت کشاورزی و بنگاه‌های علمی آن طرح کرده است.

پس از مراجعت از اروپا قریب ۱۵ سال با شوری خستگی‌ناپذیر و با سیاستی محتاط و عاقلانه خدماتی در رشته کشاورزی به میهن خود نمود که شرح کم و کیف آنرا از آقایان مهندسین کشاورزی و همکاران علمی و اداری او انتظار دارم. ولی چیزی که بر همه هویدا است اثرات مهمی است که از پشتکار و صداقت و بردباری و عشق شدید او بدین رشته باقی و برقرار است. از این رو، وزارت خانه‌های کشاورزی و راه و پیشه و هنر و همچنین دانشکده کشاورزی و دامپزشکی و دامپروری و سرم‌سازی حصارک و کارخانه‌های قند و حریربافی چالوس و چیت بهشهر و انستیتو پاستور، هر يك به نوبه خود سهمی کم و بیش مرهون جدیت خستگی‌ناپذیر او می‌باشند.

صرف‌نظر از بخت و تصادف اگر سه رکن مهم بزرگی آدمی را عشق و اخلاق و هوش بدانیم، می‌بینیم که هر سه را این بزرگوار ما دارا بوده است.

در موضوع عشق (البته به معنی اعم) کافی است در بعضی از احوال و اعمال او مطالعه کنیم: در دوستی ثابت و بادوام او، در شوری که تا به آخر برای تحصیل کشاورزی و اشتغال بدان نشان داد، در علاقه شدیدی که نسبت به میهن داشت، در پشتکار بی‌مانند او، بدون این‌که احتیاج مادی محرك باشد. این صفت اخیر به قدری در او شدید بود که حتی با مزاج علیل و بیماری کبد که پیوسته او را دچار و مبتلا داشت، مسافرت‌های سخت و خطرناک بر عهده می‌گرفت، چنان که سفر اخیرش برای سرکشی (اگر اشتباه نکنم) به خوزستان و فارس و کرمان و بلوچستان و سیستان و قائنات و خراسان با راه‌های بد و هوای ناسالم و وسایل ناچیز دلیل بر پشتکار بی‌مانند اوست. آری متأسفانه پس از برگشت از همین سفر بود که ده کیلو از وزنش کاست و بیماری بر وی

مسلط گشت و می توان گفت در حقیقت جان خویش را در راه عشق و پشتکار و انجام وظیفه فدا کرد.

دوم در موضوع اخلاق: (باز به معنای اعم)، بسیار مؤدب بود، و اگرچه زبان تخطئه و ریشخند داشت ولی به قدری مهربان و جداً غمخوار بود و رایگان یاری می کرد که هیچ کس از این بابت بر دل نمی گرفت. هیچ گاه کینه توزی نمی کرد. از این رو دشمن نداشت. مکرر دیدم در مقابل بدی و نادانی خوبی کرد و خرد به کار برد، و الا چگونه ممکن است ۱۹ سال کسی با چنان شاهی مقتدر و پر سوءظن بتواند پیوسته کار کند و مورد اعتماد باشد؟ شاید کسانی انتظار دارند بگویم اخلاقاً دزد نبود، دروغ نمی گفت و برای تملق و چاپلوسی مصالح میهن را از دست نمی داد - ولی خیر - بنده هرگز این ها را نخواهم گفت، زیرا این ها وظیفه هر آدمی است، چیز فوق العاده ای نمی باشد - و من از پاره ای تربیت یافتگان که بدین خصال می بالند، متعجبم. مانند این است که کسی خودستایی نموده بگوید من آدم نمی کشم، چشم کور نمی کنم، آتش به خرمن کسی نمی زنم و با وجود این ها کسی قدر مرا در این کشور نمی داند... سوم راجع به هوش: شاید پاره ای از رفقای او تصور کنند که زیرک نبود، ولی آنچه حاصل نهایی هوش است، داشت یعنی هوشیار و بالاخره خردمند بود. هوشمند از نظر حافظه و فرمول هایی که به وسیله آن ها می توان به زودی مسائل غامض را درک کرد، نبود. اما پس از تأمل و به کاربردن فرمول های خاص خردمندی درک مشکل می کرد و همچون کسی می شد که فیلم آینده را قبلاً دیده است. یکی از آثار هوش او شك و تردید بود که عاقبت موجب تکمیل نقشه می گردید، نه رها کردن آن. به همین جهت نقشه کش ماهر شده بود. هر کار کوچکی که به او رجوع می شد در فکر و نقشه وی وسیع و پر استفاده می گشت. غالباً موضوع را در هر محفل و مجمعی طرح می کرد و

سایرین را، اگرچه از نظر خودنمایی در نطق و بیان هم باشد، ذینفع می‌نمود. آن‌گاه از مخالفت عادی آنان نتیجه می‌گرفت و بسا که خود مخالف خود می‌گردید و دیگران را به دفاع وامی‌داشت تا از تمام این‌ها نتیجه منطقی برای حلاجی موضوع به دست بیاورد. محاوره و رفتار او بسیار ساده و گاهی تازه‌کار و ناپخته به نظر می‌رسید. و این از تأثیر تربیت خانوادگی او بود زیرا پدر و مادر و برادران و خواهرانش نیز چنین بوده و هستند. با این حال، ظواهر آراسته به ندرت در برخورد اولیه توانسته‌اند او را بفریبند. بسیار روان‌شناس بود و غالباً پیش‌گویی او در باره طبع و خوی اشخاص درست در می‌آمد.

هویدا است که در قبال این سه رکن مهم بزرگی، محاسن دیگر نیز داشت که اگر بخواهم تاریخ صفات او را بیان کنم ناچارم پاره‌ای معایب او را هم تعلیل نمایم.

اصولاً برخلاف بعضی عقاید باید معتقد بود آدم آن نیست که شهوت و آز و کینه‌جویی و خودپسندی و برخی معایب دیگر را نداشته باشد، برعکس چنین آدمی را باید ناقص‌الخلقه نامید زیرا ما بسیاری از این غرائز طبیعی را عیب نامیده‌ایم در صورتی‌که با مطالعه در طبیعت مردمان بزرگ و نابغه همین معایب را به اشد قوت خود مشاهده می‌نماییم؛ و اصولاً همین‌ها هستند که محرك واقعی سعی و عمل یا کشش و کوشش‌اند: پس باید بگوییم عاقل کسی است که رفتار و کردار و حیطة تأثیر این غرائز را به خوبی بشناسد. آن‌گاه به وسیله اراده و خرد تسلط بر آن‌ها بیابد تا بتواند به جای کار مداوم آن‌ها که به زیان دیگران و مآلاً به ضرر خود انسان است، کارهایی بنشانند که از همان نیروها حاصل گردیده ولی به نفع جامعه و خود او باشد. و یا به قول گوته «دیو نفس را زنجیر کند» و خلاصه این‌که بتواند شهوت و آز و کینه‌جویی و

خودپسندی را تبدیل به عشق و پشتکار و دفاع از حق و آزادی نماید. این همان کاری است که پیوسته بزرگان کرده‌اند.

آری، بزرگوار ما هم دارای این معایب طبیعی بود. ولی دیو نفس را زنجیر نموده و به قوه اراده و خرد، کار ناسازگار شهوت را به مهرخانوادگی و دوستی و تیمار دل بیچارگان تبدیل کرد. عشق به بزرگی و فداکاری و خدمت به جامعه، صوری بودند که از خمیره شهوت به وجود آورد و برای ارضای غریزه کینه‌توزی و دشمنی، مهربانی را که بهترین سلاح است اختیار نمود. آقای محمود فاتح شاهد زنده‌ای هستند و یقیناً خودشان برخورده‌اند که چگونه دشمنی اولیه آن‌ها تبدیل به دوستی و همکاری گشت.

آزمند جمع مال بود، اما نه به طور نمایان. عده‌ای که وی را ممسک می‌دانستند می‌گفتند غالباً برای خرج چند ریال خست می‌کرد. صحیح است ولی ذاتاً از بذل و بخشش‌های بی‌مورد معمولی خوشش نمی‌آمد. میهمانی به ندرت می‌کرد و اگر هم می‌کرد حد متوسط را کافی می‌دانست، از انعام‌هایی که سخاوت و خودنمایی را حاکی بود خودداری می‌کرد، به گداهای گذر توجهی نداشت، اما مانند این بود که نمی‌خواهد این نیروی یگانه را بیهوده صرف نماید، می‌اندوخت تا در موقع لزوم برای کار مهمی به کار برد، چنان‌که پنج سال تمام مخارج زندگی و تحصیل مرا در اروپا او پرداخت. همین‌طور در ناخوشی و قحطی شدیدی که حاصل جنگ ۱۹۱۴ بود با هم به اراك رفتیم. گندم خرواری ۲۰ برابر معمول یعنی ۲۰۰ تومان خرید و فروش می‌شد. برای کمک به رعایا و بیچارگان در زمینی بایر باغی در چند جریب ایجاد کرد و دیوار کشید و عمارت ساخت و چون میل نداشت مردم به مفت‌خوارگی عادت کنند، تا مدت رسیدن محصول هر کس محتاج بود به کار و امی داشت و روزی يك چارك گندم و پولی به عنوان مزد به هر يك می‌پرداخت؛ به طوری که

نمونه فکر او به سایر مالکین نیز سرایت کرد و بسیاری از مردمان آن سامان از مرگ و گرسنگی رهایی یافتند.

خودپسندی او نامرئی بود و هیچ شباهت به غرور بسیاری از مردم نداشت. اولاً دل به شیئی نمی‌بست و مانند کسانی نبود که چون چیزی را متعلق به خود می‌دانند محاسن و ارزش خاصی برای آن قائل می‌شوند. هر چه داشت برای رفع حاجت همه اهل خانه بود. اصولاً در منزل، اتاق کار و میز تحریر و یا کتابخانه مخصوصی نداشت. بعد از تحصیل فرنگ به ندرت مطالعه می‌کرد و فقط در اداره یا مزرعه با کشاورزان به مطالعه مشغول بود. فرصتی که به امور شخصی خود پردازد نداشت و اگر هم فراغتی می‌یافت چون زندگی را ساده و با قناعت می‌گذراند اعتنایی نمی‌کرد. از این رو محاسبه شخصی او درهم بود و اگر خانم محترمش به امور چند ملکی که داشت نمی‌پرداخت شاید از آن‌ها هم چیزی باقی نمی‌ماند.

تابستان‌ها غالباً خانواده او به اراك می‌رفتند و او تمام روز و يك قسمتی از شب را در اداره به ملاقات‌ها و کار می‌گذراند. اثاثیه بیلاقی در رستم‌آباد تقریباً با يك پشه‌بند برای خواب و يك میز برای صرف صبحانه تشکیل می‌شد. منظور این است که خودپسندی او در این امور به یک‌نوع بی‌اعتنایی و درویشی تبدیل شده بود. اگر چه در اوائل دوستی ما چنین به نظر نمی‌آمد اما به تدریج از نازپروردگی و زندگی یکنواخت و تن‌پروری احتراز می‌جست. راستی مانند این بود که تمام خودپسندی او در صرف غیرت و همت ابراز اثر می‌کرد. - غیرت درست نمی‌رساند، نیرو بهتر است - من وقتی می‌دیدم از يك جسم نحیف روحی بدین بزرگی و سیلی خروشان از نیرو یا انرژی جاری است حقیقت از خود شرمنده می‌گشتم.

تا بود، مگر ممکن بود هفته‌ای چند بار یا هر شب به من سر نزنند و از کارهایم نپرسد و هر جا گری می‌جست نگشاید؟ او موسیقی نمی‌دانست و حتی نمی‌شناخت ولی هرگاه من ساز می‌زدم ساکت می‌گشت و برخلاف عادت سیگار می‌کشید. در تفکر می‌شد و حتی رنگ او می‌پرید. چند بار خواستم احساس او را در شنیدن موسیقی خود بدانم. در جواب می‌خندید و طفره می‌زد، یک‌بار که جداً از او توضیح خواستم گفت تو می‌دانی که من اطلاعی از موسیقی ندارم، همین‌قدر احساس می‌کنم که هر بار ساز تو را می‌شنوم بیش از پیش دوستت دارم.

خاطرات شیرینی که از مهر و یاری او در من است هر يك خود وصف حالی است که برای شناسایی روان پاکش قابل ذکر است. ولی چون در مورد خود من می‌باشد و لابد محرک خاصی دارد ذکر می‌کنم و به حساب اخلاق کلی او نمی‌گذارم. اما لازم است بگویم که میان ما با این همه استواری مهر و عاطفت تفاوت سلیقه و روش و گاهی مخالفت جدی در طرز فکر و عمل موجود بوده است ولی چون آلوده به رقابت یا سودجویی شخصی نبوده هیچ‌گاه زنگ کدورتی بر دوستی ما نشانده است. موجب اختلافات ما این اصل بود که او می‌گفت تو تندی و رعایت اعتدال را نمی‌کنی از این رو همواره با مخالفت عمومی روبه‌رو خواهی شد. من می‌گفتم ترس از این مخالفت خود مانع ترقی است. زمان انرژی ما کوتاه است و ممکن است با تردید و مسامحه و رعایت آداب و سنن کاری نکرده منقضی گردد زیرا مردم عموماً محافظه‌کارند و به عادات گذشته خود علاقه دارند و هر چه شما تند بروید آن‌ها به همان نسبت شما را به عقب می‌کشند. بنابراین، صدها قدم باید پیش بروید تا حقیقت از محل اصلی یک قدم جلوتر رفته باشید. در این قسمت میان ما توافق حاصل نشد و تا آخر هم نشد. و خوب هم شد که نشد زیرا

سجایای ما و نوع کارمان متفاوت بود. اما تصور نشود که چون کاری بر خلاف رأی و سلیقه یک طرف شروع می‌گشت طرف دیگر هم ذینفع نمی‌شد و با لااقل بی طرف می‌ماند.

خیر ابداً. ما مطابق آئین دوستی همان‌طور که يك مثال انگلیسی می‌گوید «تنها راه یارداری یار بودن است» عمل می‌نمودیم. یعنی طرف مخالف نیز کاملاً ذینفع بود و هر جا خرابی و شکست حاصل می‌شد موظف به ترمیم می‌گردید. حتی در چنین موقعی از نظر استحکام بنای دوستی که خود شاهکار زندگی است بیش از هر موقع وظیفه‌دار می‌شد.

خلاصه اینکه خودپسندی هر يك از ما نمی‌گفت که حق به جانب من است بلکه می‌اندیشید که شاید حق با اوست. پس می‌کوشیدیم تا به تجربه دریابیم. آری ما چنین دوستی کردیم و باور بفرمایید. این چند روزی که برای نوشتن این وصف، حال در خاطرات خود کاوش می‌کردم از غم‌انگیزترین روزهای من بوده است زیرا هر لحظه برمی‌خوردم که چه عزیزی را از دست داده‌ام. اما چه می‌توان کرد؟ به قول مولانا که در باره زندگی خود می‌گوید: خام بدم، پخته شدم، سوختم. بهترین زندگی همین است. بیات نیز همین‌گونه زندگی کرد. جای شکر است که با این بی‌علاقگی به سپاس‌گزاری از نکوکاران که در ما جماعت دیده می‌شود توانسته‌ایم برخلاف عادت چنین روزی را مهیا نماییم. زیرا حقیقت چنین روزها در کشور ما نادرند. نادرند زیرا کسانی که زندگی را از چشم بیات می‌بینند نیز نادرند. نادرند زیرا جز معدودی هنوز برنخورده‌اند که جنبه روحانی حیات بسیار مهم‌تر از جنبه مادی و جسمانی آن است. باور ندارند که جسم وسیله است نه مقصود.

اگر در آیین تطور موجودات و فداکاری‌هایی که برای جماعت به عنوان بقاء نسل می‌شود درست غور نماییم همه جا خواهیم دید که جسم وسیله‌ای است

برای رسیدن به يك مقصد کلی که فلاسفه به عنوان خرد یا خیر محض یا زیبایی تعبیر کرده‌اند. اگر بشر را اشرف مخلوقات می‌دانیم برای این است که عجالتا آخرین مخلوق طبیعت است. و بنابراین قصد نهایی طبیعت که روحانیت می‌باشد در او باید بیش از سایر حیوانات تجلی نماید. ولی نمی‌دانم در چه بحرانی است که عجالتا بشر زندگی را جز شهوات غرائز حیوانی، و خلاصه آن‌ها را جز شکم نمی‌داند. باز اگر شکم را مانند موریانه و مورچه و زنبور و بسیاری دیگر از حشرات تطور یافته شکم جماعت می‌دانست و برای عموم و به نفع همه اندوخته می‌کرد مانند همان‌ها معذور بود. اما خیر. خاصه در جماعت ایرانی یا شرقی شکم شکم خودش است. اگر برای هزار سال اندوخته باشد باز آزمندتر است و تمام فکر و ذکر و نیروی او منحصراً مصروف همین کار می‌شود.

ما تمول و ثروت نداریم زیرا ثروت معنای حقیقی خود را که کارگشایی و به راه انداختن چرخ‌های زندگی يك ملت است از دست داده است. یک نفر عمری را به زحمت می‌گذراند و با نیرنگ‌ها از قوت لایموت مردم می‌رباید و اندوخته می‌کند. نه خود می‌خورد نه به مردم می‌خوراند و تقریباً به طور عموم پس از او اولادش وارث همان ثروت گشته در اندک زمانی آن را به باد می‌دهند. اینان در حقیقت خسر الدنيا و الاخره هستند.

من نمی‌خواهم تقصیری بر اینان وارد آورم. من می‌خواهم بگویم در اشتباه‌اند و هنوز هدف انسانیت و مدنیت را دریافته‌اند. ثروت آن است که آدم خردمندی به وسیله آن پیوسته کار نیکو و نیکوتر نماید. تمول آن است که منبع و نیرویی برای کارهای خیر باشد. مدارس ایجاد کند. لابراتوارها به کار اندازد. پیش‌بینی سوانح و بدبختی‌های اجتماعی را بنماید. به یاری علما و هنرمندان

برود، مجادله با فقر عمومی کند، نه این که خود موجب آن گردد. چنین ثروتی مشروع و منطقی و زاینده است چنان که در آمریکا آثار آن مشاهده می شود. اگر مرحوم بیات چنان که قرار ما بر همین بود، می خواست غیر از مجرای دولتی یعنی به طور آزاد با کمک ملاکین و ثروتمندان صد یک این خدماتی که کرده است بنماید آیا موفق می شد؟ به طور قطع نمی شد. و چون نمی شد تقصیر با که بود؟ یقیناً با او نبود. اما خوشبختانه زود برخورد که به طور آزاد کاری از پیش نخواهد برد. آنگاه با سیاست و خردی دوراندیش نزدیک به اعلی حضرت فقید گردید و از نیروی او این همه کار خیر به وجود آورد. نمی خواهم بگویم که تمام این کارها بسته به وجود بیات است. اعلی حضرت فقید موجد و منبع نیرو بود.

گرچه به مناسباتی هنوز زمان بحث در اعمال او نرسیده و همواره له و علیه هر دو افراط می کنند، ولی هر شخص آگاه و بی طرفی با ملاحظه زمان و مکان و موقعیت کشور در مقابل خدمات برجسته و خصال نادر و پشتکار و میهن پرستی او سر تعظیم فرو می آورد. ولی در همان زمان چه کارها که او به اجرای آن مایل بود و بارها دست به دست گشت و سوءاستفاده شد (اپرای تهران) و عاقبت نشد. و چه خدمت گذاران به ظاهر صدیق که درآمد درخشانی داشتند و زود مشتشان باز گردید.

اما بیات ۱۵ سال پیوسته در کار بود و هر یک از افکار و نقشه های او نخست سنگین و غیر عملی به نظر می رسید و چندی نمی گذشت که وارد ذهن شاه شده عملی می گشت. مرحوم تیمورتاش در محفلی به طور شوخی می گفت: «آقایان ملتفت این نکته باشید که اگر از بیات مثلاً احوالپرسی کنید یا راجع به لطافت هوا صحبت نمایید او در پاسخ باز از نقشه کارخانه قند یا کشت پنبه و نخریسی جواب خواهد گفت». از زمان این شوخی چند هفته پیش نگذشته

بود که واقعاً پروژه نخستین کارخانه قند عملی شد و معلوم گشت تکرار مکررات بیات دانسته و عمدی و روی قصد خاصی بوده است. می‌توانیم بگوییم که با تمام آن شرایط اگر بیات نمی‌بود شاید پاره‌ای از این کارها اصلاً نمی‌شد و برخی دیگر به صورت‌های خصوصی‌تری در می‌آمد. خلاصه این‌که روان پاک و مقصود عالی بیات به نفع مردم و میهن در تمام نقشه‌ها و قوانین و کارهایی که به وسیله او انجام شده مؤثر بوده است.

اکنون خصلت بزرگ دیگر او را متذکر شده مقاله خود را خاتمه می‌دهم. در آن جسم کوچک و نزار يك دنيا جرأت و دلیری نهفته بود. چه بسیار حادثه را که با شجاعت از خود دور ساخت. مواجه با حمله و غارت لرها شدیم و شبانه آن‌ها را تعقیب کردیم، در متارکه جنگ ۱۹۱۴ که هنوز مین‌ها جمع نشده بود در کشتی اسقاطی هفت روز در دریای سیاه را پیمودیم یک بار نیمه‌شب به کشتی دیگری تصادف نمودیم، گرفتار طوفان شدیم، هفت ساعت راه را گم کردیم، به مین برخوردیم و چون نتوانستند آن را بترکانند اسیر نموده همراه بردیم. شش روز میان دو پل که سیل مهیبی یک‌باره آن‌ها را در هم شکسته بود گرفتار اردوی یونانی شدیم و عاقبت به وسیله سیم نقاله از رودخانه گذشتیم. در تمام این وقایع بیات خونسرد و دلیر بود.

چند بار مورد سوءظن یا بی‌مهری شاه واقع شد، مخصوصاً يك بار آن به سبب پاپوشی بود که آیرم ساخته و گذشته از بدنامی و بی‌آبرویی دچار خطر می‌گشت. همه وقت خطر را از روبه‌رو برانداز می‌کرد و درست می‌شناخت آن‌وقت چاره آن را می‌نمود.

اما یک‌وقت او را از همه وقت دلیرتر دیدم. و آن پس از یأس دکترها از معالجه و موقع حرکتش به سوی برلن بود. با اندامی چون پوست و استخوان و سری که بر گردن سنگینی می‌کرد خندان و مؤدب با قدم‌هایی کوچک و سریع از

احوال و اخلاق مصطفی قلی بیات ۳۵

پله‌های عمارت فرود آمد و مانند همیشه که برای انجام وظیفه تند می‌رفت
سوار اتومبیل شد و رفت و دیگر برنگشت...
آری، به استقبال مرگ نیز دلیر رفت.

حصار بوعلی، ۲ شهریور ۱۳۲۶

علینقی وزیری

خدمات صمصام‌الملک بیات به کشاورزی ایران

مهندس حمید صادق نوبری

در هشتم تیرماه ۱۳۱۶ تیری جانکاه از کمان روزگار غدار رها شد نشانه این تیر مرحوم مصطفی قلی صمصام‌الملک بیات بود که ۴۹ سال با کمال افتخار و سربلندی و نیکنامی زندگانی کرده و سرانجام در حالی که آرزومند تعالی ایران بود و خدمت به این آب و خاک مقدس را از فرائض می‌شمرد، دور از میهن، در يك حالت حسرت و رنج برای همیشه دیده روشن‌بین از دیدار جهان برگرفت و به عالم باقی شتافت.

بیات مدرسه متوسطه فلاحتی سابق را که از سال ۱۲۷۹ تا ۱۳۰۱ به سعی پیشینیان بنیان یافته بود صورت کمال بخشید و تبدیل به دانشکده کرد و آن را در آذرماه ۱۳۰۹ در پیشگاه اعلی‌حضرت شاهنشاه فقید افتتاح نمود. بیات آرزو داشت دانشکده کشاورزی کرج را در عداد مهم‌ترین دانشکده‌های دنیا ببیند.

بیات پیرو آئین زرتشت نبود ولی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شعار خود ساخته بود. بیات آتش را نمی‌پرستید، ولی با مشعل فروزان علم که در دانشکده کشاورزی افروخته بود می‌خواست زوایای تاریک زندگانی اجتماعی را روشن و فروزان نماید. بیات به مصائب دهقان‌ها و جهالت و تیره‌بختی

روستاییان واقف بود، از این رو دانشکده کشاورزی را تأسیس کرد تا با تربیت کشاورزان لایق درد آن‌ها را علاج نماید.

بیات دانشکده کشاورزی را به چشم مدرسه تنها نمی‌نگریست، بلکه آن‌جا را مسجد و عبادتگاه می‌دانست و آرزو داشت که متولیان این بارگاه مثل حواریون مسیح، محاسن کشاورزی جدید را بین روستائیان سیه‌روز تبلیغ نمایند. این مرد ادعای اعجاز مسیح نداشت اما به هر کجا قدم می‌گذاشت زمین‌های بایر به یمن سعی وی زنده و خندان می‌شد، و به هر جلگه‌ای رهسپار می‌گشت چشمه‌ها و رودخانه‌ها در آن جا جاری و یا سدبندی می‌گردید. از هر نقطه‌ای می‌گذشت چندین درخت در آن جا کاشته می‌شد. گویی پیش‌آهنگ سعادت اجتماعی بود.

بیات در کشاورزی ایران تحولی ایجاد کرد و اگرچه این تحول پس از مرگ وی به حال وقفه مانده است بلاشک این توقف به زودی برطرف شده تخمی که به دست وی کاشته شده است به سرعت رشد کرده، نهالی بارور خواهد شد. دهکده‌ای در ایران نبود که بیات آن را ندیده باشد و هر دفعه به هر قریه‌ای می‌رفت بذر خوب، دام خوب، کارمند خوب، معلم خوب و وسایل کار خوب به آن جا هدیه می‌برد و مرکز تمام این فعالیت‌ها دانشکده کشاورزی بود. آری، دانشکده کشاورزی هسته مرکزی فعالیت‌های بیات بود.

بیات برای نخستین بار در شهریورماه ۱۳۱۵ کلیه رؤسای ادارات کشاورزی شهرستان‌ها را که اغلب از فارغ‌التحصیل‌های همین دانشکده بودند به کرج دعوت نمود. بیات برنامه‌ای جهت پیشرفت امور مربوط به کشاورزی کشور تهیه کرده بود و می‌خواست هر سال قسمتی از آن را در نقاطی از کشور اجراء نماید. منظور از دعوت رؤسای ادارات کشاورزی شهرستان‌ها به دانشکده کشاورزی، که عنوان مؤسسات علمی فلاحتی کرج داشت، این بود که در

حضور کلیه آن‌ها برنامه سال بعد مذاکره و مشاوره شود و ضمناً رؤسای ولایات گزارش عملیات گذشته بخش خود را به طور تفصیل در حضور دیگر رؤسا قرائت نمایند تا ضمن رفع نواقص هر يك از رؤسا از وضعیت فلاحتی بخش‌های دیگر مستحضر باشند. به علاوه از لحاظ آن که دانشکده کشاورزی مرکز تحقیقات و اطلاعات علمی است به طور تفصیل از ترقیات و پیشرفت‌های فلاحتی که انجام شده استحضار حاصل نماید.

سخنرانی‌هایی که در آن سال به عمل آمد و گزارش‌هایی که قرائت گردید نشان می‌دهد که جنبه مرکزیت علمی دانشکده کشاورزی کرج تاچه اندازه مورد نظر بوده است. در یغا سالی نگذشته بود که اجل گریبان بیات را گرفت و دیگر نتوانست دعوت خود را تجدید نماید. معهذا از سخنرانی‌ها و طرح‌هایی که در همان يك سال توسط مرحوم بیات مورد مذاکره قرار گرفت می‌توان به درجه کمال شوق و علاقه مفرط این شخص به ترقی و تعالی کشور پی برد و او را که در فکر ایجاد يك تحول اجتماعی و فلاحتی بود بدون شك و تردید بانی کشاورزی نوین در ایران نام داد.

برای اثبات مدعای فوق ذیلا عناوین سخنرانی‌های مرحوم بیات فهرست‌وار درج می‌گردد:

۱. طرحی که باید جهت تقسیم محصول بین زارع و رعیت تهیه شود.
۲. طرحی که باید جهت ساختمان طرق بین دهات عملی و اجرا شود.
۳. طرح راجع به اطاق‌های کشاورزی شهرستان‌ها.
۴. طرح راجع به درختکاری.
۵. طرح جهت دادن جایزه‌ها و نشان‌های فلاحتی.
۶. طرح مساعدت به مالکین تا آن‌ها مزارع امتحانی در املاک خود تأسیس نمایند.

۴۰. مصطفی قلی بیات، بانی کشاورزی نو در ایران

۷. طرح تربیت مأمورین فنی در ولایات.

۸. طرح استفاده از املاك موقوفه.

۹. بحث راجع به فروش بذر چغندر.

۱۰. تهیه سم پاش به وسیله مالکین و رعایا.

۱۱. احتیاجات نسبت به ماشین آلات فلاحتی دستی.

۱۲. بحث راجع به اهمیت اصلاح نباتات و مقصود از آن.

۱۳. بحث راجع به اهمیت فلاحتی سیستم و برنامه ای که در نظر گرفته شده است.

۱۴. اهمیت فلاحتی و برنامه گرگان و اصلاحاتی که تا کنون در گرگان شده است.

بیات بنگاه ها و آزمایشگاه های متعددی در دانشکده کشاورزی ایجاد نمود که هر يك در زمان خود و در نوع خود بی نظیر بود. بنگاه اصلاح بذر، بنگاه دامپروری، بنگاه پرورش طیور، و زنبور عسل و کرم ابریشم، بنگاه صنایع کشاورزی، بنگاه ماشین آلات، آزمایشگاه گیاه شناسی، آزمایشگاه شیمی، آزمایشگاه هواشناسی و تأسیسات مزارع امتحانی و غیره. قدری عمیق تر بنگریم.

ممکن است درختی که بیات کاشته است از سورت سرما خشک شود، ممکن است گیاهی که بیات کاشته است سبزی و طراوت بهاری را از دست بدهد،

ممکن است ساختمان هایی که به دست بیات ساخته شده است شکسته و منهدم شوند، اما در میان تمام این آثار فناپذیر، بیات يك اثر فناپذیر و جاودانی از خود به یادگار گذاشته است و آن معنویت دانشکده کشاورزی است.

دانشکده کشاورزی از سال ۱۳۰۵ تا امروز ۵۶۸ نفر مهندس و ۵۸۲ نفر دیپلمه کمک مهندس تربیت نموده و ۲۶۲ نفر آموزگار جهت تدریس در دبستان‌های کشاورزی تحویل وزارت فرهنگ داده است و از این روست که بیات استحقاق دارد علاوه بر دارا بودن عنوان «بانی کشاورزی نوین در ایران»، «مؤسس مکتب کشاورزی نوین در ایران» نیز نامیده شود.

ای جوانان دانشمند شما که نهال‌های برومند و جاودانی باغ بیات هستید و در بوستان این دانشکده به سعی آن مرحوم کاشته و بزرگ شده‌اید، شما هستید که نام وی را زنده نگاه خواهید داشت و خود نیز زنده و جاوید خواهید بود و هرگز نخواهید مرد زیرا معلومات شما، افکار شما، فضائل شما بعد از شما سینه به سینه به اعقاب و اطفال‌تان منتقل خواهد شد.

۱۴۱۲ نفر فارغ‌التحصیل این نهال‌های دیروزی هستند که امروز سرسبز و خندان شده‌اند. این نهال‌های خرم و شاداب وقتی تاریخ دیروز خود را می‌خوانند به یاد باغبان خود می‌افتند - باغبانی که با خون دل آن‌ها را کاشته و با اشک چشم پرورش داده است.

ای روان پاک و جاودان بیات! بعد از ۱۰ سال امروز دانشگاه به یاری شاگردان و دلباختگان تو مجسمه تو را در دانشکده کشاورزی که به دست تو تأسیس شده بود در میان تپه‌گل برپا می‌کند تا نقشی از تو همیشه در خاطرها بماند. بعد از این هر سال فارغ‌التحصیلانی که برای «تجدید عهد» به کرج می‌آیند مجسمه تو را زیارت خواهند کرد و دانشکده کشاورزی زیارتگاه کشاورزان خواهد بود.

ای زیارت‌کنندگان که برای تکریم مفاخر ملی و تعظیم و تقدیر از یک خدمت‌گزار ارجمند قصد دانشکده کشاورزی کرده‌اید، چون نزدیک مجسمه

۴۲ مصطفی قلی بیات، بانی کشاورزی نو در ایران

رسیدید به احترام کلاه از سر بگیرید و به فاتحه‌ای روح بیات را خرسند سازید.

۴۹ سال زندگانی، ۴۹ سال امید و آرزو، ۴۹ سال رنج‌ها و موفقیت‌های يك مرد شرافتمند را در ضمن چند کلمه که روی پایه مجسمه حک شده است چنین خلاصه کرده‌اند:

مصطفی قلی بیات

۱۳۱۶-۱۲۶۷

بانی کشاورزی نوین در ایران

Mostafa Gholy Bayat
“Samsam ol-Molk”
1267 – 1316
Founder of Modern Agriculture in Iran

Translator: Amir Ali Siassi
Editor: Faezeh Faiz

Table Of Contents

1. Statue of Mostafa Gholy Bayat by Mr. Ali Akbar Siassi Tehran University President
2. Summary of Mostafa Gholy Bayat's life and services by Mr. Ahmad Hussein Adl
3. The death of Mostafa Gholy Bayat (Poem) by Mr. Nezam Vafa
4. Mostafa Gholy Bayat by Mr. Saeid Nafisi University Professor
5. Status and Morals of Mostafa Gholy Bayat by Ali Naghi Vaziri University Professor
6. Mostafa Gholy Bayat's contributions to Iran's agriculture by Engineer Hamid Sadegh Nobari

**1. Statue of Mostafa Gholy Bayat by Mr. Ali Akbar Siassi
Tehran University President**

This pamphlet, which is published today on the occasion of the presentation of the statue of the late Mostafa Gholy Bayat, represents the state and morals as well as the chart of the personal and social life of the underprivileged. The respected gentlemen who created it were all his close friends and colleagues and are qualified in every way to comment on that honorable man. Now I feel it necessary to express my gratitude to these gentlemen and also to all those who accepted the university's invitation and helped us in preparing this statue by financing the project.

The idea of making this statue and placing it in the University of Agriculture, owes its existence to the constant and tireless efforts of the late Bayat, came to the minds of his believers the day after his death, and was repeatedly discussed, but it has been an honor to fulfill this intention. Tehran University has been fortunate to collaborate with the University of Agriculture, the project picked up speed and the statue was implemented in less than a year's time.

One of the things that Tehran University has paid attention to since its independence, that is, since 1321 is encouraging and appreciating the Elders who have provided outstanding services to the country's science, art and culture, whether they are alive or not. Therefore, in 1323, we praised the cultural and medical services of the esteemed teacher, Dr. Amir

Alam, and named the former Neswan Hospital after him, and between June 1325 to May 1326 magnificent celebrations were held in honor of Professors Arjmand Pourdavood and Abdul Azim Gharib. A special charter was made and issued to express the respectful feelings of the university in his name.

Today, the university is honoring someone who left the world ten years ago, but left a lasting legacy. There isn't a person who hasn't heard of the essential services of the late Mostafa Gholy Bayat towards agriculture. The description of these services as well as a brief description of the conditions and morals of the deceased will be given to the readers in this pamphlet. In this introduction, I'm satisfied to recall one or two outstanding qualities of the deceased, which attract attention before his other qualities. The first was his integrity and purity. In all the time of our friendship – almost a quarter of a century – I didn't see the slightest slip in morals from him. The other quality was his abundant love for Iran and the advancement and excellence of the people of his land: All his material and mental energy was spent in this way in which he sacrificed his life. The late Bayat was so absorbed in public service, that he often completely forgot himself. The result of the negligence of his personal interests and private life was that although employed by important government officials and despite being the son of one of the richest men in Iran (the late Haj Sam al-Molk Iraqi), after his passing it was discovered that he lost a large portion of his father's inheritance which would then take many years of resourcefulness and work for his children to free themselves of his debt burdens.

The loss for Iranian society of the late Mostafa Gholy Bayat and his rare counterparts is today felt more than ever. The value of human beings, like the value of things, varies according to place and time. Our country is perhaps more than ever in need of virtuous men who love to serve the country and the people, so the untimely death of the late Bayat is considered a great irreparable loss. We said untimely, because the deceased passed away relatively early, and if he was still alive, he would've been around sixty and his noble existence could've been the source of services and precious works for many more years.

Peace be upon his pure soul

At the end of this introduction, the creator of this beautiful statue should be mentioned. As you can see, the master artist Mr. Abolhasan Sediqi has shaped the hard stone like wax with the power of his talent and beauty has breathed the soul of the late Bayat into it. All this art is worthy of admiration and appreciation.

Tehran September 1326

Dr. Ali Akbar Siassi

Tehran University President

2.Summary of Mostafa Gholy Bayat's life and services by Mr. Ahmad Hussein Adl

The late Mostafa Gholy Bayat (Samsam ol-Molk) was a real man who knew all about the agricultural affairs of the country. Drawing from the experiences inherited from his family, his education at Grignon Agricultural College in France, and numerous journeys across Europe to enrich his knowledge, he emerged as the natural choice to oversee Iran's agricultural matters.

He was highly proficient in his profession, characterized by his thoughtfulness and resourcefulness, and possessed a keen awareness of the intricate intricacies of the politics of the time.

Above all, the late Samsam ol-Molk was a brave and unique friend whose outlook and compassion are rare to find.

While Bayat was acknowledged as a leading agricultural expert, he consistently sought counsel from other experts and conducted extensive research before making any decisions. Fortunately, time afforded this remarkable individual the perfect chance to showcase his competence and expertise.

From 1304 to 1309, when he held the position of Deputy Minister of Public Welfare, he established the solid foundations of the new agricultural organization. Bayat's first step was to form a commission, which

criticized him on the first days of his employment as the Deputy Minister of Public Welfare.

At that time, Rinderpest, a cattle-borne disease, was rampant across the nation, spreading unchecked due to the farmers, landowners, and ranchers lacking knowledge about the safest procedures. This devastating disease wiped out a substantial portion of livestock and claimed numerous lives. In those days, there were neither organizations nor specialists dedicated to preventing such diseases, and the urgency of the matter had not yet dawned on many. Resources, both financial and material, were scarce.

However, thanks to the unwavering dedication of the late Bayat, who had the honor of consulting and participating in a meeting at the Ministry of Public Welfare, crucial and effective measures were taken to prevent and treat the disease. During that period, the foundation of the Razi company was established, and as services expanded, individuals like the late Dr. Hamed Basai, alongside Bayat's tireless efforts, were trained to execute disease control operations.

Over time, the Farming School was relocated from the Ministry of Finance in Tehran to Karaj, marking the inception of the present Faculty of Agriculture.

Bayat fought any political problems and incidents with his innate talent and co-operation, he accompanied various ministers of public welfare with his practical and useful plans that followed through with his ideas to eventually establish agricultural enterprises, pest control plants, forestry and so on.

Bayat's dynamic ideas and vision in 1312, saw the established of the foundation of the ministry of

agriculture and its current plan. After attracting the attention of the Shah, the Department of Agriculture in those days one of the departments of the Ministry of National Economy, was then separated and became an independent Department of Agriculture under the authority of the Ministry.

Bayat was appointed as its head, and on taking on the role took long and effective steps towards the development of the country's agriculture; including the transfer of irrigation of Sistan, Khuzestan and Tehran from the Ministry of Finance to the General Directorate of Agriculture is one of them.

The development of tea cultivation, the establishment of tea factories and the formation of central companies, especially the cotton company, which provided indescribable services to agriculture and the development of cotton cultivation, as well as irrigation companies and agricultural machines, were provided and started working with a correct plan. The country benefitted because of the service of the great Bayat.

The efforts that this worthy presence endured and the vast plans that he made and implemented for the country's agricultural development will never be erased from the memory of those who are interested in the country and those who worked with him. Bayat wasn't bound by time and work hours, despite his weak temper and constant boredom, he would sit behind the desk until midnight and draw plans for the development of the country's agriculture. The great insight and big plans that were implemented by agricultural experts were created from the thoughts of this powerful man, Bayat.

I worked with the late Samsam ol-Molk Bayat for many years, and together we traveled many miles in different regions of this vast country. We spent many nights in dry deserts or in snow-filled passes in the middle of a storm until finally the agricultural plans of Iran were prepared and started to be implemented.

It could have been more, but he was unaware that human ability has a limit and the deadly disease that was latent in his body, hand in hand with the job's hardships of full-time activities, quickly led to an unexpected death. The last trip we took was to Khuzestan. There, he drew plans for the preparation of irrigation arrangements and the use of the lands of Shahpour, etc. Then we left for Fars, where we separated from each other. I came to Tehran and Bayat left for Baluchestan and Makran and Chahbahar via Kerman. Unfortunately, because of this continuous travel, he became so tired and weak that he was no longer able to resist the disease.

After a while, because treatment wasn't possible in Tehran, he went to Europe for treatment, but unfortunately, he didn't return from that trip. The source of our happiness and consolation, in the absence of such an existence, is the fact that the plans and works the late Bayat had started became a top priority in the Ministry of Agriculture's program, and despite all the adversities and difficulties of war, his ideas were gradually implemented. And it is certain that the victorious soul of the deceased will be filled with joy and delight considering that his worthy efforts have been so very beneficial to his country.

Ahmad Hussein Adl
Minister of Agriculture

3.The death of Mostafa Gholy Bayat (Poem) by Mr. Nezam Vafa

It's hard to be safe from the heart
It's sad when time touches your heart
Don't be concerned with mirror bodies
Yet don't ever forget the unseen hearts
Is the morning a talisman of graves
That no one knows about your name
Where you're forced in the prison of oppression
There is the kingdom of darkness and nothingness
Or maybe a safe nursery or the cave of safety
The world without Mostafa Gholy Bayat
A star that became a comet in life's sky
Now only visible at the time of night
So very shortly and suddenly did he die
Forty-eight years were the span of his life
He was suffering and unable to recite
According to the diagnosis of the doctors
Due to his sickness his heart had suffered
He stayed in Berlin for two months
Unfortunately, he couldn't be cured
His heart failed and his soul was freed
Death's Angel aimed at the chest, indeed
His loving body had stopped working
The tree of his life had stopped producing
We know his place in Heaven is eternal
For he only planted good seeds in the world
Secrets were in the heart of the sky
Nobody knows the beginning or end of life

Humans have so very many abilities
Feeling, Seeing, Hearing, Smelling & Tasting
The whole earth is covered with his trap
Every game is won with his name, in fact
But no, we didn't take the pledge
That guarantees when our life ends
Nezam Vafa

4. Mostafa Gholy Bayat by Mr. Saeid Nafisi University Professor

Pure natured people tend to forget good things rather quickly, yet they keep goodness for years in the treasure of their rich memories. This is the reason that goodness is permanent, and evil perishes. This is the very reason that the foundation of creation is built around the principle of goodness for goodness is eternal.

Ten years and several months have passed since the death of the late Mostafa Gholy Bayat (Samsam ol-Molk) and his memory is still in our hearts, his name is on our lips, and the result of his work is in front of our eyes, and I am sure that it will remain for many more years to come.

In these ten years I've often remembered his countless good deeds, from his calm face to his very noble, polite demeanor to his insightful views without any hypocrisy. The memory of this very honorable man will never ever leave my mind. Mostafa Gholy Bayat is one of the best men that I have dealt with, and his greatness and magnanimity is the only thing I think of when I remember him.

Apart from the records of long acquaintance as well as personal and family relations from 1304 to 1307 when he went to Deputy Ministry of Interior for only a short time and returned for three years, when he was the Deputy of the Ministry of Agriculture, Trade and Public Welfare at that time and I was the head of

various departments of that Ministry. We worked together so I was closely acquainted with this great and honorable man.

Those who were not very close to him, as soon as they heard his calm words, used to think he was a negligent, unrestrained man that does “whatever it takes” to get the job done. Gentle and calm people are compatible with his type while assertive people are typically rude and aggressive in nature. But those that have tasted the sweetness of co-operation or friendship with him and enjoyed this pleasure know that Mostafa Gholy Bayat is very steadfast and firm in his opinion, to the point of being “stubborn” even at times rightly “tyrannical” and this contradicted his calm appearance and soothing tone, perhaps this is the main reason for the important progress that he has achieved in serving Iran, because others ruin their work and the country with their harshness, but he being collected and honest reached the desired result, that’s why I attribute the greatness of grace and glory to him and his achievements.

The service he has provided for his country, especially to Iran’s agriculture is more obvious and apparent than what I can put into words, and one of the most prominent manifestations that will be secured for centuries will be the Karaj Agricultural College and the Hesarak Serum Factory. I mostly want to leave the moral aspects of this great man to these pages. Mostafa Gholy Bayat was very firm, chivalrous, generous, open-minded and persistent in friendship, and I don’t think there’s anyone who knew him that wasn’t blessed with his magnanimity. Another great quality that he had was that he really loved and appreciated efficient artists, knowledgeable scholars by not

hesitating to help or support them even from his own personal funds, that's why his closest friends were scholars and artists.

Other great qualities, include his virtues of speaking the truth, behaving politely, being broad-minded, wanting and seeing the best in others, which has a place that will be immortalized in these pages written about his lasting legacy for future generations to forever remember. All in all, Mostafa Gholy Bayat was one of Iran's great men. I've seen first-hand and I truly believe the strength and stability of Iran comes from producing people like him. The only eternal force of the world is due to great people like him.

Tehran September 1326

Saeid Nafisi

5. Status and Morals of Mostafa Gholy Bayat by Ali Naghi Vaziri University Professor

The late Mostafa Gholy Bayat was one of the worthy and pure children of this country, despite belonging to a large and wealthy family, he was naturally freedom-loving, and the nature and temperament of most gentlemen were rarely observed in him, that is, he was a hardworking, polite, fair, compassionate, possessor of sharp intelligence, forbearance, and self-controlled. Although death didn't give him respite and he left this world earlier than the normal lifespan, nevertheless, during his 15 years of scientific and political life, he served society, of which Tehran University has a perfect group of scientists and science lovers. His statue will be erected in the Faculty of Agriculture thanks to his services.

According to the close friendship that lasted between him and I until his death, i.e. for twenty years without any grudges. Dr. Siassi, the honorable president of the university and the honorable dean of the Faculty of Agriculture, and Mr. Morteza Gholy Bayat, the elder brother of the deceased, describe his condition and morals from which they requested of me.

Respected readers know that the description and analysis of the thoughts of great people who have been noticed in the past by the society is very useful if it is truth-seeking and devoid of exaggeration and the truth, because their actions are beneficial and encouraging,

and their morals are an example for others to emulate and imitate.

The only real great benefit that comes from this analysis is the stimulation to create other elders and their successors. With this principle, if we think that the duty of our friendship is to praise him in the best way, like an angel, we have made a big mistake. Because one of its disadvantages is that because the language of exaggeration quickly becomes evident, no one will trust it. Therefore, his main characteristics and services are also contaminated with the same color of misplaced praise. Another disadvantage is that, if we are supposed to be able to deceive or convince others and they finally believe our words, they will say that this heavenly angel is God's deposit, making it unrelated to reaching such a position with persistent effort and hard work. So, with this despair, it's evident that the subject of a real example for stimulation and training gets lost. Therefore, dear readers, please accept that I do not mean to praise and I have no opinion except to express the truth. The life of the late Bayat until the age of 30, passed by in the same way as usual for noble families. He received his primary education for a few years by a home teacher then studied a few years in Russia, after which at the age of fourteen he went to Shiraz under the command of a military that belonged to his uncle Samsam ol-Molk, and after that he got married and had three children. In Arak and Tehran, under the shelter of his father's wings, he spent his life in luxury. From what I have heard and deduced since then, he faced several events and incidents during that period, from which he obtained good results with his kind nature and

foresight, so that little by little among his family and people, he became a well-known minister.

Some of those incidents are worth mentioning. One of them, since his uncle Samsam ol-Molk had no children and adopted him as his son, of course, after his death, his property and even his title also became his, but Mostafa Gholy divided the inheritance equally among his brothers to avoid confusion or conflict between the family. It is evident that Bayat revealed his true self, a just person and reformed inner self with this act.

Another incident took place during the First World War when the Russian army arrived in Arak. Bayat's family faced suspicion from the Russian general, prompting them to flee. Recognizing the potential implications of Russian involvement in the city, Bayat swiftly traveled there from Tehran. Using his local influence, he adeptly handled the area's affairs, including the requirements of the Russians, before eventually delegating the responsibilities to the government.

The third incident relates to the election, marking the beginning of our friendship, which I personally observed. During that time, due to some tension between the families of Hajji Agha Mohsen Iraqi and the Bayat family, there was a likelihood that two lawyers would be required. Together with Bayat, we traveled to Arak to initiate the election campaign. Ultimately, Bayat's goodwill played a crucial role in persuading both families to agree on having a representative from each side. Even though Bayat's family initially assumed he would be their representative, on the day of the nomination, Bayat put

forward his older brother as the candidate, and the other family reciprocated by taking a similar approach. These incidents were sufficient for the brothers and the entire family to consistently seek his counsel on various matters and regard him as their go-to problem solver. The second phase of his life, which significantly impacted society and earned our admiration, spanned from the age of 30 until the conclusion of his relatively short life. For nearly nineteen years during this period, his mind tirelessly contributed to the cause of social service.

I met him towards the end of 1296, and after attending several social gatherings, our shared ethical values led to the blossoming of a deep friendship. Both of us harbored aspirations to pursue studies and serve our nation with genuine and impactful contributions. This shared purpose heightened our motivation and deepened our compatibility with each passing day, culminating in a lifelong friendship.

I apologize if it seems like I'm self-promoting; however, I believe it's worth mentioning that if, one day, I am recognized for my service to society and our country, it should be noted that my friendship with Bayat played a significant role. Therefore, Bayat rightfully deserves an honorable acknowledgment. Such exceptional examples should be preserved faithfully for the benefit of society.

As soon as the war of 1914 was declared, we embarked on a journey to France to further our studies. The roads were in disrepair and fraught with danger at every turn. Our journey through the allied army's territory was arduous, often met with suspicion and thorough investigations, making our attempt to reach

Paris a challenging sixty-three-day endeavor. Bayat's education in Paris spanned four years, marked by unwavering dedication and continuous devotion akin to a pilgrimage to the Kaaba. His school notebooks from that time frequently reveal his thoughts and plans for advancing agriculture and its scientific endeavors. Upon his return from Europe, he dedicated nearly 15 years of his life to serving his country in the field of agriculture with unrelenting enthusiasm and wise, conservative policies. I anticipate that these qualities are still expected from agricultural engineers, as well as his scientific and administrative colleagues. However, it's abundantly clear to everyone that his enduring legacy is deeply rooted in his perseverance, integrity, tolerance, and unwavering passion for his field. Therefore, the Ministries of Agriculture, Roads, Vocations, Arts, Veterinary Medicine & Development, Hesarak Serum, Chalus Sugar & Silk Mills, and Pasteur Institute owe a significant portion of their existence to his earnest dedication and devotion.

Regardless of luck and coincidence, if we consider the three important pillars of a person's greatness as love, morality and intelligence, we will see that this noble man possessed all three of them. On the topic of love (of course, in the general sense), it is enough to study some of his situations and actions: in his constant and lasting friendship, in the passion he showed until the end for studying agriculture and employment, in the strong interest he had towards the country. He had professional perseverance without material attachment as his driving force. This last trait was so strong in him that even with his sick temperament and liver disease

that constantly afflicted him, he undertook difficult and dangerous journeys, such as his last trip to Khuzestan, Fars, Kerman for supervision (if I'm not mistaken), as well as Sistan, Baluchestan and Khorasan with bad roads, polluted air and meager means are proof of his constant perseverance.

Unfortunately, it was after returning from this trip that he lost 10 kilos and saw the disease get the best of him. It can be said that he sacrificed his life in the way of love, perseverance and duty.

Regarding morals, in the simplest terms, Bayat was exceedingly courteous. Even when confronted with obscenities and mockery, he responded with kindness, generously offering assistance without harboring any resentment, which endeared him to all and left no room for enemies. I frequently observed him countering evil and ignorance with wisdom, and it's remarkable that someone with such a powerful and watchful ruler managed to work continuously while maintaining trust for 15 years. However, I won't assert that Bayat was devoid of deceit, thievery, or selfish flattery, as these are the basic duties of any virtuous citizen, not extraordinary qualities worth boasting about.

As for intelligence, some may have considered him lacking in quick memory or the ability to grasp complex formulas, but his ultimate wisdom and astuteness set him apart. He had a remarkable capacity for insightful contemplation, enabling him to envision the future like a movie. His intelligence was characterized by curiosity, which spurred him to bring projects to fruition rather than abandon them. This trait

made him an adept draftsman, thoroughly utilizing every detail in his thoughts and plans. He frequently introduced related topics in meetings and gatherings, engaging others and encouraging their involvement. He welcomed opposition, sometimes even challenging himself, leveraging diverse perspectives to arrive at logical conclusions and resolve the matter at hand. His speech and demeanor appeared unpretentious, occasionally even immature, reflecting his upbringing influenced by his parents, siblings, and family. However, beneath this veneer, his psychological acumen rarely allowed others to deceive him upon initial encounters. He possessed a profound understanding of human temperament, and his predictions about people's behavior were often accurate.

These are just a few of Bayat's remarkable attributes, and further descriptions would require delving into our shared experiences.

Contrary to some beliefs, a person cannot be deemed flawed simply for possessing natural instincts such as lust, malice, and selfishness. Instead, these instincts, often considered flaws, coexist with a person's greatest strengths, serving as the true motivators of effort and achievement. A wise individual is one who harnesses their behavior and actions, allowing these innate instincts to guide them, and then exercises control over them through will and wisdom. The objective is to channel these instincts into more constructive endeavors, as exemplified by the words of Goethe, who spoke of using the "chain of the soul's demon" to

transform base desires into love, perseverance, truth, and freedom—a practice embraced by wise individuals throughout history.

Even those regarded as noble possess these inherent tendencies. However, they distinguish themselves by mastering their inner demons through the power of will and wisdom. Lust evolves into a deep love for family and friends, along with a commitment to healing broken hearts. Malice and enmity find expression in the pursuit of greatness, sacrifice, and service to society. Kindness becomes their most potent weapon. Mahmood Fateh serves as a living testament to the transformation from initial enmity to friendship and cooperation.

He was an experimenter, albeit not in a showy manner. Those who knew him as a spendthrift were astounded by his frugal spending habits. Indeed, he had an aversion to conventional and unnecessary gifts. Rarely did he host lavish parties, and if he did, he focused on the essentials, avoiding extravagant displays of generosity. He paid little heed to passing beggars, not out of indifference but rather to allocate his resources to more meaningful endeavors, like covering all my living and educational expenses during my five-year stay in Europe.

During a severe famine resulting from the 1914 war, we embarked on a journey to Arak. Wheat prices had soared twentyfold, reaching two hundred tomans. In response, he embarked on a noble endeavor to assist the impoverished. He transformed a few barren acres into a garden, constructed a mansion with surrounding

walls, and implemented a unique system: in exchange for a quarter kilo of wheat and their wages, everyone was required to work until the harvest. His method of payment became a model that many landowners adopted, rescuing countless people from hunger and potential death.

His pride was nothing like the pride of most people. First of all, he was detached from objects unlike people who attach special value to their possessions. Everything he had was to meet the needs of everyone in the family. Technically, he didn't have a study room, writing desk, or extensive home library. After his education abroad, he rarely studied and only studied either in the office or on the farm with farmers. He didn't have a chance to take care of his personal affairs, and even if he did, he simply didn't care because he simply was content. Therefore, his personal affairs were unorganized, and if his honorable wife didn't pay for the affairs of their properties, perhaps they would've had nothing left.

In the summers, his family often went to Arak and he spent the whole day as well as part of the night in the office for work and meetings. The furniture of his villa in Rostam Abad consisted of a mosquito net and a table for breakfast. His lack of self-indulgence in these matters turned into the indifference of dervishes.

At the outset of our friendship, it might not have appeared this way, but over time, I came to understand that he shunned both indulging in luxury and being indulged. It was almost as if all his self-assuredness found expression in his fervor and dedication. To call it zeal wouldn't be sufficient; strength is a more fitting

term. I often felt a sense of shame in myself when I witnessed such incredible fortitude within a seemingly frail physique.

During his lifetime, he'd pay me frequent visits, sometimes several times a week, even nightly, inquiring about my work and offering solutions to my problems or answers to my questions. It's worth noting that he knew little about music and notes, yet whenever I played a musical instrument, it would be a rare occasion for him to smoke a cigarette, he would be lost in thought, his face paling. Many times, I yearned to understand the emotions my music stirred in him. To evade the question, he would often laugh and jest. But one day, I pressed him for an answer, and he replied, "You're aware that I'm quite ignorant when it comes to music. Nevertheless, every time I hear you play I love you more than ever before."

The sweet memories that I have of his love and support, are a reflection of his pure and noble soul. However, as this pertains to me, it holds personal significance, and I'd rather not dwell on it. Yet, it's crucial to acknowledge that despite our deep love and affection for each other, differences in tastes and styles occasionally led to serious disagreements in both thought and action. These differences, however, never tarnished our friendship since they were never tainted by competition or coercion.

The source of our disparities lay in his belief that I was too unyielding, failing to observe moderation, and consequently, I would face public opposition. I, on the other hand, argued that the fear of opposition is a

hindrance to progress. Our time is limited, and it can easily slip away due to hesitation or compliance with customs and traditions. People are generally conservative, clinging to past habits. So, the more consciously you evolve, the more others attempt to restrain you. Thus, we never reached an agreement on this matter, which, in hindsight, was fortunate, as our styles and methods of work were distinct.

It's worth noting that when a conversation veered into opposition regarding each other's opinions or tastes, it didn't mean that one party didn't benefit or, at the very least, remain neutral. Quite the contrary; we adhered to the principle of friendship. As an English saying goes, "The only way to help is to be a friend." This meant that even the opposing party benefited, and in moments of conflict or confusion, it was our duty to resolve the matter. During these times, our friendship deepened, becoming more significant than ever. It's the masterpiece of life itself. In essence, our egos compelled us to empathize with the other side, placing ourselves in a position to gain understanding.

Yes, we became friends like that, and believe me, over these past few days, when I was delving into my memories to write this description, it was one of the saddest days of my life, because every moment I realized what a special person I had lost. But what else can be done? As Rumi says: *I was raw, I became cooked, and then I burnt.* This is the best type of life. The great Bayat also lived like this. I feel very grateful for appreciating my benefactor contrary to the custom of our congregation. As such days are rare in our

country, for only a few have realized that the spiritual aspect of life is much more meaningful than the material or physical aspect. Those are the ones that have realized the body is an object, a means, that carries the soul's subject, love, to reach its dreams.

If we consider the evolution of creatures and the sacrifices that are made for the survival of generations, we'll see everywhere that the body is a means to reach a general goal that philosophers have interpreted as wisdom, virtue or beauty. If we consider human as the best of creations, it's because haste is the waste of creation. Therefore, the ultimate intention of nature, which is spirituality, should manifest more quickly in humans than in other animals. But I don't know what kind of crisis it is when human greed only considers the lust of animal instincts and feeds just its physical needs. Again, if we see the belly like termites, ants, bees and other evolved insects, then what difference would we have with them. Especially in Iran or the East, it's our own stomach that we are interested in and so invested in.

Wealth, as we see it, isn't about amassing riches for the mere sake of hoarding resources. True wealth lies in its ability to generate job opportunities for our nation. Unfortunately, some individuals spend their lives in relentless pursuit of wealth, often at the expense of others, only to store it away, never to be used for themselves or shared with others. Their descendants then inherit this wealth and tend to squander it in a relatively short span.

These individuals, in both this world and the next, ultimately become the losers, as the afterlife is a

reflection of our actions in this life. Rather than placing blame, I aim to highlight that they may not have grasped the true essence of humanity and civility. True wealth, in the eyes of a wise person, is a tool for continual self-improvement and becoming a more humane individual.

Wealth serves as a wellspring of power for carrying out benevolent deeds. It allows us to establish schools, fund research laboratories, predict and mitigate social issues, and support scholars and artists. It empowers us to combat public poverty rather than contributing to it. This form of wealth is legitimate, rational, productive, and constructive, as its positive impact can be witnessed, notably in the case of a nation like America.

Had the esteemed Bayat attempted to fulfill his mission solely through the financial support of wealthy landowners, it would have proved insurmountably challenging. Fortunately, he came to understand that his services would be rewarded, and with his wise foresight and strategic approach, he garnered support from the Shah's authority, enabling him to undertake numerous beneficial initiatives. The Shah became the wellspring of his strength, bolstering his efforts to achieve his noble purpose.

Every knowledgeable, impartial person, considering the time, place and situation of the country, bows before Bayat's outstanding services, rare qualities, perseverance, and patriotism. At the same time, many of his ideas were taken and misused by the seemingly honest workers who had good salaries but proved to be only financially interested.

Bayat dedicated fifteen years to his work, and while many of his ideas and plans initially appeared impractical or unscientific, they sprang to life as soon as they entered the King's realm of consideration. In a jesting manner, the late Taymur Tash once remarked in a gathering, "Gentlemen, be cautious when engaging with Bayat, for if you merely greet him or mention the softness of the air, he'll respond with a detailed plan for a sugar factory or a cotton and thread spinning factory." It was not long before the first sugar factory materialized, revealing that these apparent digressions were intentional and purposeful. Thus, it is reasonable to assert that, given the prevailing conditions and circumstances, without Bayat's contributions, some of these achievements might never have come to fruition. In summary, Bayat's pure intellect and noble intentions have significantly enriched the lives of the people and the nation.

Now, I will conclude this article by highlighting another remarkable quality and characteristic of his. A wealth of courage lay concealed within his diminutive frame. He exhibited tremendous valor in avoiding mishaps. We confronted the onslaught and pillaging by the Lers, successfully repelling them under the shroud of night. During the 1914 war camp, when the foundations were yet to be laid, we embarked on a seven-day journey across the Black Sea on a makeshift vessel. We even struck a mine, which miraculously didn't detonate, so we seized it and brought it along. We found ourselves trapped for six days between two bridges washed away by a sudden flood, with a Greek camp closing in on us. Ultimately, we crossed the river using a cable conveyor. Throughout all these events,

Bayat remained composed and resolute. On multiple occasions, he became the target of the King's suspicions of disloyalty, especially when he became the source of a scandal that tarnished our reputation, besmirching our name. Bayat always confronted danger and emerged victorious.

However, there was one instance when I witnessed his courage shine even brighter—after doctors had given up on his treatment and he departed for Berlin. With a frail, skeletal frame and a weighty head upon his shoulders, he descended the mansion's staircase, his familiar smile and politeness intact. He swiftly made his way to fulfill his duty, hopped into the car, and never returned... Yes, he displayed bravery in the face of death as well.

Bu Ali Wall 2/6/26

Alinaghi Vaziri

6. Mostafa Gholy Bayat's contributions to Iran's agriculture by Engineer Hamid Sadegh Nobari

On the 8th of Tir 1316, an arrow was released from the bow of treacherous time. The target of this arrow was the late Mostafa Gholy Samsam ol-Molk Bayat, who lived with complete honor, dignity, and an impeccable reputation for 49 years. Finally, while ardently aspiring to the greatness of Iran and wholeheartedly serving this homeland, he passed away far from his motherland, succumbing to his sufferings in Berlin.

Bayat transformed the former Farming Secondary School, established between 1279 and 1301 through the tireless efforts of his predecessors, into a college. This college was inaugurated in December 1309 in the presence of the Shah. Bayat's vision was to elevate Karaj Agricultural College to the status of one of the world's foremost agricultural institutions.

Although Bayat did not adhere to the Zoroastrian religion, he adopted the principles of good thoughts, good words, and good deeds as his motto. While he did not worship fire, he aimed to illuminate the dark corners of society with the radiant torch of knowledge ignited within the walls of the agricultural college. Bayat was acutely aware of the struggles faced by peasants, as well as the prevailing ignorance and hardship in rural communities. Thus, he founded the Faculty of Agriculture, aspiring to alleviate their

suffering through the education of hard-working farmers.

Bayat didn't perceive the Agricultural School as just an educational institution; rather, he viewed it as a sacred place, a mosque, and a site of worship. His fervent hope was that the school's trustees, akin to the apostles of Christ, would spread the gospel of modern agriculture among villagers for three days. Bayat did not claim to perform miracles like Christ, but wherever he tread, desolate lands would flourish with crops, arid plains would spring forth with water, and dams would be erected. As he journeyed, he scattered the seeds of social happiness, planting numerous trees along his path.

Bayat initiated a revolution in Iran's agriculture. Although this revolution experienced interruptions after his passing, there is no doubt that it will be revived soon. The seeds sown by him will swiftly germinate and grow into fruitful saplings. Bayat's reach extended to every corner of Iran, as he tirelessly visited countless villages. Each visit brought not only good seeds, superior livestock, proficient farmers, skilled educators, and quality tools but also revolved around the hub of these activities—the Agricultural College. Indeed, the Agricultural College stood at the heart of Bayat's endeavors.

In Shahrivar 1315, Bayat took a pioneering step by convening a gathering of all the heads of agricultural departments from various cities, many of whom were graduates of the same college. Bayat had meticulously crafted a comprehensive plan for advancing the nation's agricultural affairs, intending to execute a

portion of it each year in select regions across the country. The purpose behind summoning the heads of these city agricultural departments to the Karaj Agriculture College was twofold: first, to engage in discussions and consultations regarding the curriculum for the forthcoming year; and second, to meticulously review the reports of their respective departments' activities.

In addition to addressing any shortcomings, these department heads were tasked with acquiring detailed insights into the state of agriculture within other departments. This arrangement enabled them to provide comprehensive reports on the progress achieved in the agricultural sector across the entire nation.

The speeches that were given that year, as well as the reports that were read, showed how impactful the centrality of the Faculty of Agriculture was. Unfortunately, less than a year later, he passed away and the invitations could not be renewed.

Nevertheless, examining the speeches and plans discussed by the late Bayat during that same year, one can discern the profound enthusiasm and dedication this individual held for the advancement and prosperity of the nation. Bayat's ambitions extended beyond merely transforming agriculture; he envisioned a comprehensive societal and welfare transformation. Undoubtedly, he stands as the pioneer of modern agriculture in Iran.

To prove the above claim, the titles of the late great Bayat's speeches are listed below:

1. Preparation of a crop division plan for farmers and peasants.
2. Development of a rural road construction plan.
3. Implementation of agricultural chamber plans in cities.
4. Tree planting initiatives.
5. Establishment of performance-based incentive programs, including salary increases.
6. Support plan for landowners to discourage experimental farming on their properties.
7. Training programs for technical officers in provinces.
8. Utilization plans for endowment properties.
9. Consideration of beet seed sales.
10. Acquisition of sprayers by owners and workers.
11. Procurement of manual farming equipment.
12. Discussion of the significance and strategies for plant breeding.
13. Exploration of farming importance and initiatives in Sistan.
14. Examination of agricultural importance and reforms in Gorgon.

Bayat created many companies and laboratories in the Faculty of Agriculture, each of which was unique for its time in its own way. Including: Seed Breeding Company, Animal Breeding Company, Poultry Company, Honey Bee and Silkworm Company, Agricultural Industry Company, Machinery Company, Botanical Laboratory, Meteorological Laboratory, and Experimental Farm Facilities, etc.

Let's look a little deeper...

It's possible that the trees planted by Bayat may wither due to cold weather, the plants he nurtured may lose their greenness and spring freshness, or the buildings he constructed may deteriorate and crumble. However, among all these perishable works, Bayat has left an immortal and enduring legacy, and that is the spirit of the Faculty of Agriculture.

From 1305 until now, the Agricultural College has trained 568 engineers and 582 assistant engineers. It has also provided 262 teachers to the Ministry of Culture to educate students in agricultural primary schools. This is why Bayat deserves the title of the "Founder of Modern Agriculture in Iran" and is also referred to as "the founder of the modern agricultural school in Iran."

To you, young scholars, the bright and eternal saplings of the Bayat Garden, planted and nurtured in the garden of this college through the efforts of the late Bayat. You are the ones who will keep his name alive, as you will also live on forever. Your knowledge, your thoughts, your virtues will be passed down to your children and descendants.

1412 graduates! You were the seedlings of yesterday, and today, you have grown green and are smiling. When you read about yesterday's history, you will remember the gardener who planted you with the blood of his heart and nurtured you with the tears of his eyes.

O pure and eternal soul of Bayat! After ten years, today, with the support of your students and loved ones, the university will erect your statue in the College of Agriculture that you established. It will stand in the middle of the flower-covered hillside, a permanent tribute to your memory. Every year, graduates who come to Karaj for the "Renewal of Vows" will visit your statue, and the College of Agriculture will become a place of pilgrimage for farmers.

Pilgrims, as you go to the agricultural school to honor this national pride, to bow down and appreciate an honorable servant, please, when you reach the statue, remove your hat and offer a prayer for the great Bayat's soul. In a few words engraved on the base of the statue, 49 years of an honorable man's life, 49 years of suffering and success, are summarized.

Mostafa Gholy Bayat

1267-1316

Founder of Modern Agriculture in Iran

Engineer Hamid Sadegh Nobari



مصطفی قلی بیات
۱۲۶۷-۱۳۱۶
بانی کشاورزی نوین در ایران

